

# کرونشتات: روایت پرولتری انقلاب روسیه

کایو برندل<sup>۱</sup>

ترجمه وحید تقوی

۱

تفسیر وقایع تاریخی ای که بیش از پنجاه سال پیش وارد رویدادنگاری‌های تاریخی شد (و بسرعت از آنها حذف شد) مثل "شورش کرونشتاد در سال ۱۹۲۱"، بطور غیر قابل تفکیکی به موقعیت اجتماعی هر مفسری پیوند خورده؛ یا به عبارت دیگر، هر تفسیری، توسط موقعیت نویسنده در برابر مبارزات طبقاتی ای که در جامعه انجام می‌گیرد، مقید شده و مهر خورده است.

آنهائی که انقلاب روسیه در ۱۹۱۷ را بعنوان یک قیام سوسیالیستی تفسیر می‌کنند، کسانی که حکومت بلشویکی برپا شده در طی جنگ داخلی را بعنوان قدرتی پرولتری در نظر می‌گیرند، ضرورتاً باید با آنچه که در آن جزیره‌ی دژی خلیج فنلاند اتفاق افتاد بعنوان تلاشی ضدانقلابی جهت سرنگونی "دولت کارگری" نوین برخورد کنند. از سوی دیگر، آنهائی که دقیقاً کنش کرونشتاد را بعنوان عملی انقلابی می‌نگرند، دیر یا زود به تفسیرهای قطباً مخالفی در مورد تحولات روسی و شرایط واقعی در روسیه می‌رسند.

همه‌ی اینها بدیهی بنظر می‌رسند. اما در اینها چیزهای بیشتری نهفته است. بلشویسم بسادگی شکلی از اقتصاد یا دولتی نبود که وجودش در آن زمان --نه تنها در کرونشتات، بلکه همچنین در پتروگراد، اوکراین، و بخش‌های وسیعی از روسیه‌ی جنوبی-- به ریسمانی آویزان باشد. بلشویسم همچنین شکلی از سازمان بود که در مبارزات انقلابی روسیه بلوغ یافت و برای وضعیت روسیه طراحی شده بود. پس از پیروزی بلشویک‌ها در انقلاب اکتبر، این شکل سازمانی بر کارگران تمام کشورها توسط نمایندگان با مواضع سیاسی بسیار گوناگان تحمیل شد و هنوز تحمیل می‌شود.

قیام مردم کرونشتات علیه بلشویک‌ها نه تنها رد ادعاهای مربوط به قدرت از سوی بلشویک‌ها بود، بلکه همچنین بزیر سؤال کشیدن درک سنتی بلشویکی از حزب و حزب بطور کلی بود. اینست علت اینکه چرا تفاوت‌های عقیدتی در رابطه با مسائل سازمانی طبقه کارگر غالباً بحثی در رابطه با کرونشتات را در بر می‌گیرد؛ علت اینکه چرا هر بحثی در مورد کرونشتات بناگزیر تفاوت‌ها را در رابطه با موضوعات تاکتیکی و سازمانی مبارزه طبقاتی

---

<sup>۱</sup> [کایو برندل (Cajo Brendel) یکی از قدیمی‌ترین کمونیست‌های شورائی هلندی است که اوایل دهه ۱۹۳۰ با گسست قطعی از تروتسکیسم، به گروه کمونیست‌های بین الملل هلند (GIK) پیوست. م] این نوشته ابتدا بصورت سخنرانی در دانشگاه تکنیکی برلین در سال ۱۹۷۱ در پنجاهمین سالروز قیام کرونشتات ارائه شد. متن اصلی این سخنرانی را می‌توان به آلمانی در منابع زیر یافت:

پرولتاری آشکار می‌سازد. این در نتیجه بدین معنا است که شورش کرونشئات، بعد از بیش از نیم قرن هنوز موضوعی داغ باقی مانده است. اهمیت تاریخی کرونشئات هر قدر هم عظیم باشد، اما تحت الشعاع اهمیت عملی‌اش برای نسل‌های امروزین کارگران است.

لئون تروتسکی یکی از آنهایی بود که این اهمیت را نفهمید. او در مقاله‌اش در سال ۱۹۳۸ بنام "هیاهو بر سر کرونشئات" شاکمی بود که "انسان فکر می‌کند که شورش کرونشئات نه در هفده سال پیش، بلکه دیروز اتفاق افتاد".<sup>۲</sup> تروتسکی اینها را در همان زمانی نوشت که هر روز کار می‌کرد تا جعل استالینیستی تاریخ و افسانه‌های استالینیستی را افشا کند. اینکه او در نقدش از استالینیسم هیچگاه فراسوی محدوده‌های افسانه‌های انقلابی لنینیستی نرفت، واقعیتی است که در اینجا می‌توانیم از آن بگذریم.

## ۲

شورش کرونشئات یک اسطوره‌ی اجتماعی را نابود ساخت: این اسطوره که در دولت بلشویکی قدرت در دست کارگران قرار دارد. از آنجا که این اسطوره بطور تفکیک‌ناپذیری با کل ایدئولوژی بلشویکی پیوند خورده بود (و هنوز امروزه پیوند خورده است)، و چون در کرونشئات یک دمکراسی واقعی ساده کارگری آغاز شده بود، شورش کرونشئات خطری مرگ‌آور برای بلشویک‌های در موضع قدرت شده بود. نه تنها قدرت نظامی کرونشئات -- که در هنگام شورش با یخ زدگی خلیج بسیار تضعیف شده بود -- بلکه همچنین تاثیر اسطوره‌زدائی شورش، حکومت بلشویکی را تهدید می‌کرد -- تهدیدی که حتی قوی‌تر از هرگونه تهدید دیگری بود که از سوی ارتش‌های اشغالگر دنیکنین، کلچاک، یودنیچ، یا رانگل اعمال می‌شد.

به این دلیل، رهبران بلشویک از منظر خودشان -- یا بهتر، در نتیجه‌ی موقعیت اجتماعی‌شان (که طبیعتاً بر چشم اندازشان تاثیر داشت) -- مجبور بودند تا شورش کرونشئات را بدون هیچ تردیدی نابود سازند.<sup>۳</sup> درحالی‌که شورشیان -- آنطور که تروتسکی تهدید کرد -- "مثل کشته شدن قرقاول‌ها" کشته می‌شدند، رهبری بلشویک در مطبوعاتشان شورش را ضدانقلابی تصویر کردند. از آن هنگام، این شیادی بطور متعصبانه‌ای ترویج و سرسختانه توسط تروتسکیست‌ها و استالینیست‌ها از آن دفاع شده است.

<sup>۲</sup> نوشته‌ی تروتسکی به انگلیسی تحت عنوان "هیاهو بر سر کرونشئات، یک جبهه‌ی خلقی محکومین" در *New International*, April 1938, p. 104 منتشر شد. این عنوان را از نشریه‌ی تروتسکیستی هلندی که در آن این مقاله مدت کوتاهی پس از انتشارش به انگلیسی درج یافت، مجدداً ترجمه کردم.

<sup>۳</sup> تروتسکی در بیوگرافی‌اش از استالین نیز از این لزوم [سرکوب] سخن می‌گوید. در آنجا می‌گوید "آنچه حکومت شوروی بر خلاف میل‌اش در کرونشئات انجام داد، ضرورتی تراژیک بود". با این وجود، بنقد در جمله‌ی بعدی و در هماهنگی با اسطوره، مجدداً از "یک مشت روستائی ارتجاعی و سرباز شورشی" سخن می‌راند. نگاه کنید به:

این وضعیت که هم محافل منشویک و هم محافل گاردهای سفید آشکارا با کرونشتات همدردی کردند، روایت تروتسکیستی و استالینیستی را تقویت کرد.<sup>۴</sup> توجیح شرمگینانه تری از افسانه‌ی رسمی بسختی ممکن است. آیا تروتسکی خودش در تاریخ انقلاب روسیه نظراتش را با بیزاری و بدرستی در رابطه با مواضع سیاسی و تحلیل اجتماعی پروفیسور میلیوکف، دلسوز ارتجاعی شورش کرونشتات، توضیح نداده بود؟ آیا چون فقط میلیوکف و کل مطبوعات گارد سفید با کرونشتات همدردی کردند، شورش کرونشتات ضدانقلابی بود؟ با این عقیده، پس سیاست اقتصادی نوین (نپ) که مدت کوتاهی بعد از کرونشتات به اجرا درآمد، چطور باید ارزیابی شود؟ اوستریالف بورژوا علناً رضایتمندی‌اش را نسبت به این سیاست نوین اعلام کرد! اما این اصلاً موجب نشد که بلشویک‌ها نپ را بعنوان عملی "ضدانقلابی" محکوم کنند.

این واقعیت نشانگر کل شیوه‌های عوامفریبانه‌ی افسانه‌های ساخته شده است. ما از این موضوع اخیر می‌گذریم. طبیعتاً بعلت کارکرد اجتماعی افسانه‌ها موضوع جالبی است، هرچند که این فقط می‌تواند بر مبنای مسیر واقعی رویدادها، فرآیند توسعه اجتماعی، و خصلت اجتماعی انقلاب روسیه فهمیده شود.

### ۳

شورش کرونشتات در سال ۱۹۲۱ نقطه اوج شگرف انقلابی است که مضمون اجتماعی‌اش باید بطور مختصر بورژوائی تعریف شود.

شورش محصول جانبی پرولتری این انقلاب بورژوائی بود، درست همانگونه که در شرایط تقریباً یکسان، رویدادهای ماه مه ۱۹۳۷ در کاتالونیا تجسم محصول جانبی پرولتری انقلاب اسپانیا، یا توطئه‌های بابوف در ۱۷۹۶ گرایش پرولتری در انقلاب عظیم فرانسه بود.<sup>۵</sup> همان علل مشابهی مسئول این واقعیت هستند که هر سه با شکست مواجه شدند. در هر کدام از این موارد، شرایط و لازمه‌های پیروزی پرولتری موجود نبودند. روسیه‌ی تزاری بمتابه کشوری عقب‌مانده در جنگ جهانی اول شرکت نمود. بعلت نیاز سیاسی و نظامی، شروع به صنعتی شدن کرد و با این کار اولین گام‌ها را در مسیر سرمایه‌داری برداشت؛ اما پرولتاریا که در این متن تکوین یافت از نظر کمی نسبت به جمعیت وسیع دهقانی روسیه بسیار کوچکتر بود.

<sup>۴</sup> در محافل معینی از منشویک‌ها و گاردهای سفید، یعنی نه همه‌شان. گفته شده بود که اینها عمدتاً آنهایی بودند که در آن زمان در خارج از روسیه یافت می‌شدند. در سندی در آن زمان، اشاره شده به اینکه چگونه باقیمانده‌های شکست خورده‌ی گارد سفید، که هنوز در روسیه یافت می‌شدند، با چنان شم دقیقی تهدید فرارونده‌ی پرولتری در کرونشتات را تشخیص دادند و بطور بی قید و شرط داوطلب خدمت در رکاب رهبران بلشویکی برای سرکوب شورشیان شدند. نگاه کنید به:

'Die Wahrheit über Kronstadt', 1921. Complete reprinting of this work in German translation in *Dokumente der Weltrevolution*, vol. 2, *Arbeiterdemokratie oder Parteidiktatur*, Olten, 1967, p. 297ff.

<sup>۵</sup> این مثال‌ها می‌توانند تا بینهایت ادامه یابند. می‌توان اینها را با جنبش مساوات‌طلبان (Levellers) در انقلاب انگلستان در قرن هفدهم مقایسه کرد.

البته فضای سیاسی حکومت مطلقه‌ی تزاریستی منجر به افزایش فوق‌العاده‌ی روحیه‌ی رزمندگی کارگران روسی شده بود. این مساله آنها را قادر ساخت تا مهر معینی بر انقلاب در حال پیشرفت بزنند، اما نه چنان قطعی که مسیرش را معین کند. برغم وجود صنایع پوتیلیف، تسهیلات نفتی در قفقاز، معادن ذغال سنگ در منطقه‌ی دونتز، و کارخانجات نساجی در مسکو، پایه‌ی بنیادین اقتصاد جامعه‌ی روسیه کشاورزی بود. گرچه نوعی رهائی دهقانی در سال ۱۸۶۱ بوقوع پیوست، اما پس مانده‌های رعیتی به هیچ وجه از بین نرفته بود. مناسبات تولیدی، فئودالی و روبنای سیاسی منطبق با آن بود: اشراف و روحانیون، طبقات حاکمی بودند که -- به کمک ارتش، پلیس، و بوروکراسی -- در امپراطوری وسیع زمینداران بزرگ قدرتشان را اعمال می‌کردند. در نتیجه، انقلاب روسیه‌ی قرن بیستم با وظیفه‌ی اقتصادی نابودی فئودالیسم و تمام اجزایش -- بعنوان مثال، مناسبات رعیتی -- مواجه شد. نیاز داشت که کشاورزی را صنعتی کرده و آنرا تابع شرایط تولید کالائی مدرن سازد؛ و می‌باید تمام قید و بندهای فئودالی بر صنعت موجود را می‌شکست.

از نظر سیاسی، این انقلاب چنین وظایفی داشت: نابودی حکومت مطلقه، لغو امتیازات اعطا شده به اشراف فئودال، و توسعه‌ی نوعی از حکومت و ماشین دولتی که بتواند از نظر سیاسی پاسخ به اهداف اقتصادی انقلاب را تضمین کند. روشن است که این وظایف سیاسی و اقتصادی منطبق با آن وظایفی در غرب بودند که می‌باید با انقلابات قرون هفدهم، هجدهم و نوزدهم به انجام می‌رسیدند<sup>۶</sup>، اما، انقلاب روسیه -- مشابه انقلاب بعدهای چین -- ویژه‌گی خاصی داشت. در اروپای غربی، بالاتر از همه در فرانسه، بورژوازی حامل پیشروی اجتماعی بود، یعنی طرفدار نخستین قیام. در شرق، و به دلیل فوقاً ذکر شده، بورژوازی ضعیف بود؛ و بدین سبب منافعش بطور تنگاتنگی با منافع تزاریسیم مرتبط بود. یعنی، انقلاب بورژوائی در روسیه می‌باید بدون، و از این گذشته، علیه بورژوازی به انجام می‌رسید.

#### ۴

لنین این ویژه‌گی انقلاب روسیه را دقیقاً تشخیص داد. او نوشت "مارکسیست‌ها کاملاً به خصلت بورژوائی انقلاب روسیه باور دارند. این به چه معنا است؟ این یعنی که آن دگرگونی‌های دموکراتیک نظم سیاسی و دگرگونی‌های اقتصادی-اجتماعی که فقط برای روسیه لازم است، نه هم ارز با دفن بورژوازی می‌شود و نه هم سنگ با دفن سلطه‌ی بورژوازی، بلکه آن دگرگونی‌ها برای اولین بار زمینه‌ی یک توسعه‌ی وسیع و سریع سرمایه‌داری را فراهم می‌سازند. . . .<sup>۷</sup> در مقاله‌ی دیگر نوشت: "پیروزی انقلاب بورژوائی روسیه [بمثابه] پیروزی بورژوازی غیر ممکن است. این به نظر ناسازه می‌آید. اما همینطور است. جمعیت اکثراً دهقانی، قدرت و آگاهی پرولتاریا که بنقد در حزب

<sup>۶</sup> مقایسه‌ی خصلت اجتماعی انقلاب روسیه در ۱۹۱۷ را می‌توان در منبع زیر دید:

in 'Thesen über den Bolschewismus', first published in *Rätekorrespondenz*, no. 3, August 1934; Reprint in *Kollektiv-Verlag*, Berlin, n.d.

<sup>۷</sup> I. Lenin, 'Zwei Taktike der Sozialdemokratie in der demokratischen Revolution', in *Ausgewählte Werke*, vol. 1, Berlin, Dietz Verlag, 1964, p. 558.

سوسیالیست سازمان یافته -- تمام این شرایط به انقلاب بورژوائی ما خصلتی منحصر بفرد می دهند. اما این بی همتائی، خصلت بورژوائی انقلاب را از بین نمی برد.<sup>۸</sup>

یک توضیح اما باید در اینجا اضافه شود: حزبی که لنین در موردش سخن می گوید نه سوسیالیست بود، و نه اینکه کسی می تواند مدعی شود که پرولتاریا در آن سازمان یافته بود. البته صحیح است که به شیوه های مختلفی بین این حزب با احزاب سوسیال دمکراتیک در غرب باید توفیر گذارده شود، یعنی احزابی که نقش اپوزیسیون وفادار را در زمین بازی پارلمان بورژوائی ایفا نمودند و با تمام وسایل ممکن سعی کردند تا مانع از دگرگونی جامعه ی سرمایه داری به سوسیالیستی شوند. اما حزب لنین با همتهای غربی اش از نظر سوسیالیستی توفیری نداشت.

حزب لنین در روسیه برای دگرگونی انقلابی مناسبات اجتماعی کوشش کرد؛ اما همانگونه که لنین خودش معترف بود، مساله بر سر انقلابی بود که در شکلی دیگر از مدت ها پیشتر در غرب به ثمر رسیده بود. این واقعیت برای سوسیال دمکراسی روسیه در کل، و بخصوص حزب بلشویک، بدون پیامد نبود.

لنین و بلشویک ها بر این باور بودند که بعلت مناسبات طبقاتی در روسیه، حزب خودشان نقش ژاکوبین ها\* را به ارث خواهد برد. بی دلیل نبود که لنین سوسیال دمکرات ها را بمثابه "ژاکوبین در ائتلاف با توده ها" تعریف کرد؛ و حزیش را بمثابه کمیته ی انقلابیون حرفه ای آفرید؛ بی دلیل نبود که او در چه باید کرد استدلال نمود که وظیفه ی اصلی شان مبارزه علیه خودانگیخته گی است.

هنگامی که روزا لوکزامبورگ در آغاز قرن بیستم این درک را به نقد کشید، محق بود، اما اشتباه هم می کرد. او در رابطه با اینکه تئوری توطئه گرایانه ی سازمانی لنین هیچ ربطی به اشکال طبیعی سازمانی کارگران رزمنده ندارد، یعنی اشکالی که از مناسبات سرمایه داری و از آنتاگونیسم طبقاتی برخاسته اند، حق داشت.

اما آنچه که او ندید، این بود که در روسیه چنین مبارزه ی پرولتاریائی -- اگر اصلاً موجود بود -- در مقیاس بسیار کوچکی وجود داشت. در روسیه جائی که لغو مناسبات سرمایه داری تولید و کار مزدی حتی در افق دید نبود، مساله بر سر مبارزه ای دیگر بود.

برای این مبارزه، حزب بلشویک کاملاً مناسب بود. نیازهای انقلاب قریب الوقوع را تماماً بعمل در آورد. اینکه شکل سازمانی این حزب -- باصطلاح سانترالیسم دمکراتیک -- به دیکتاتوری کمیته مرکزی بر توده ی اعضا ختم می شود (همانگونه که روزا لوکزامبورگ پیش بینی می کرد)، ثابت شد که کاملاً درست است؛ و دقیقاً آنچه چیزی بود که لازمه ی آن "انقلاب بورژوائی با خصلت منحصر بفردش" بود.

<sup>۸</sup> این نقل قولی غیر مستقیم از لنین در مقاله ی ان. اینساروف N. Insarov است که در سپتامبر ۱۹۲۶ در ژورنال *Proletarii* انتشار یافت. اینساروف از نسخه ی روسی کلیات آثار لنین که توسط Russian State Publishing House منتشر شد استفاده کرد. این عبارت در جلد ۱۱ بخش یک ص. ۲۸ یافت می شود.

\* ژاکوبین ها لقب اعضا کلپ ژاکوبین در انقلاب فرانسه بود. ژاکوبین ها رادیکال ترین بخش بورژوازی فرانسه بودند که با رهبری روبسپیر در سال ۱۷۹۳ با کودتا حکومت ژیروندن ها را سرنگون کرده و حکومت ترور را برپا نمودند. یکسال بعد با بقدرت رسیدن ناپلئون روبسپیر اعدام شد. م

## ۵

حزب بلشویک سلاح‌های فکری‌اش را از مارکسیسم بیرون کشید که در آن زمان تنها تئوری رادیکالی بود که می‌توانست بدان بست بزند. مارکسیسم اما، بیان تئوریک آن نوع مبارزه‌ی طبقاتی بسیار پیشرفته‌ای بود که با روسیه بیگانه بود؛ و تئوری‌ای که درک صحیح‌اش در روسیه غایب بود. از اینرو، چنان شد که پیشرفت "مارکسیسم" در روسیه تنها در اسم با مارکسیسم اشتراک داشت، و در واقع به رادیکالیسم ژاکوبینی بسیار نزدیکتر بود تا به مارکس و انگلس. لنین و پلخانف نیز با بلانکی و بینش ماتریالیسم طبیعت‌گرایانه [ *naturwissenschaftlicher* ] *Materialismus*] هم نظر بودند، بینشی که در آستانه‌ی انقلاب فرانسه سلاح اصلی مبارزه علیه اشرافیت و مذهب، و از ماتریالیسم دیالکتیک بسیار دور بود.

در روسیه وضعیت شبیه اوضاع پیشا-انقلابی فرانسه بود. مارکسیسم، آنگونه که لنین درکش می‌کرد -- و همانگونه که می‌باید درکش می‌کرد -- این امکان را برایش فراهم ساخت که به اشرافی عمیق در مسائل اساسی انقلاب روسیه دست یابد. همان مارکسیسم برای حزب بلشویک دستگاہ نظری‌ای فراهم کرد که به بارزترین شکلی در تضاد با وظایف خودش و نیز عملکردش قرار داشت. این، همانطور که پروبرازنسکی علناً در طی کنفرانس منطقه‌ای ۱۹۲۵ برسمیت شناخت، بدین معنا بود که مارکسیسم در روسیه یک ایدئولوژی صرف شده بود.

طبیعتاً عمل انقلابی طبقه کارگر روسیه -- تا آنجا که چنین عملی وجود داشت -- در هماهنگی با پراتیک حزب بلشویک نبود که منافع انقلاب بورژوائی روسیه در کل را نمایندگی می‌کرد. هنگامی که کارگران روسی در ۱۹۱۷ بپا خاستند، در انطباق با سرشت طبقاتی خودشان، بسیار فراتر از محدوده‌های انقلاب بورژوائی رفتند. کوشیدند تا سرنوشت خویش را خود بدست گیرند، و با کمک شوراهای کارگران اشکال سازمانی خود-اراده‌ی خودشان را بمتابۀ تولیدکنندگان تحقق بخشند.

حزبی که "همیشه محق" بود و قرار بود که به طبقه کارگر راه صحیح را نشان بدهد -- چون آنطور که رهبران تاکید می‌کردند پرولتاریا نمی‌توانست راه درست را خودش بیابد -- لنگ لنگان در عقب بود. حزب مجبور شد تا واقعیت شوراهای کارگری را بپذیرد، همانگونه که وادار شد وجود کثرت دهقانی را تصدیق کند. نه شوراهای کارگری و نه دهقانان وسیع متناسب با دکتترین حزب نبودند -- دکتترینی که بازتاب تمام تجارب پیشین انقلاباتی بود که در شرایط توسعه‌نیافته انجام گرفته بودند. در روسیه عمل انقلابی چه از سوی کارگران و چه از سوی دهقانان نمی‌توانست مدت زیادی دوام بیاورد. شرایط مادی چنین عمل انقلابی تداوم داری وجود نداشت.

## ۶

آنچه رخ داد چنین بود: سرمایه‌داری (بسختی توسعه یافته) سرنگون نشد. کار مزدی باقی ماند؛ که مارکس (بطوریکه مشهور است) اصرار داشت همانطور که کار مزدی حاکی از سرمایه است، همینطور برعکس، سرمایه حاکی از کار مزدی است. کارگران روسی کنترل ابزار تولید را بدست نیاوردند؛ بلکه آن کنترل در دست حزب (یا دولت) قرار گرفت.

در نتیجه، کارگران روسی تولیدکنندگان ارزش اضافی باقی ماندند. نه این واقعیت که ارزش اضافی توسط طبقه‌ای از سرمایه‌داران خصوصی تصاحب نمی‌شد، بلکه توسط دولت، یا توسط عناصر حزبی کنترل‌کننده‌ی دولت تصاحب می‌شد؛ و نه این واقعیت که توسعه‌ی اقتصادی در روسیه -- بعلت عدم حضور طبقه بورژوا -- در مسیری غیر از غرب پیش رفت، هیچ چیزی را در موقعیت طبقه کارگر بمثابه استثمار شونده یا برده‌ی مزدی عوض نکرد. کسی نمی‌تواند از اعمال قدرت توسط طبقه کارگران سخن بگوید. دولت تزاری حقیقتاً خرد شده بود، اما قدرت شوراهای کارگران جایگزین را نگرفت. شوراها که بطور خودانگیخته از سوی کارگران روسی شکل گرفته بودند، توسط حکومت بلشویکی بسرعت از قدرتشان تهی گردیدند، یعنی بنقد در اوایل تابستان ۱۹۱۸؛ و محکوم به فرودستی کامل شدند. اکنون پایه اقتصادی کشور، بجای روابط رعیتی پیشین یا مناسبات بیگاری شبه فئودالی، شکلی از اقتصاد برده‌گی گرفت از آن نوعی که تروتسکی در سال ۱۹۱۷ در باره‌اش نوشت "با استقلال سیاسی پرولتاریا ناسازگار است". این تز درست بود؛ بلشویک‌ها اما -- پس از اینکه به غلط اعلام نمودند که حکومت شان حکومت طبقه کارگر است -- ظاهراً برای غلبه بر ستم بر پرولتاریای روسیه، به خودشان برای قدرت سیاسی کمک کردند.

اما بعلت فقدان قدرت واقعی کارگری، حکومت سیاسی بلشویکی نه به وسیله‌ای برای رهائی، بلکه به ابزار سرکوب توسعه یافت. در روسیه‌ی بلشویکی، اوضاع در فاصله‌ی وقوع انقلاب فوریه، و سرکوب قدرتمندانه‌ی کرونشئات و معرفی سیاست نوین اقتصادی، مشابه انقلاب فوریه‌ی ۱۸۴۸ در فرانسه بود. مارکس در رابطه با این انقلاب چنین اظهار نظر کرد: "در فرانسه خرده بورژوازی آن کاری را انجام می‌دهد که معمولاً توسط بورژوازی صنعتی باید انجام گیرد، کارگر کاری می‌کند که معمولاً وظیفه خرده بورژوازی است. و چه کسی وظیفه کارگر را به انجام می‌رساند؟ این وظیفه در فرانسه به انجام نرسیده؛ صرفاً در فرانسه اعلام شده است". در روسیه این وظیفه اعلام شده باقی ماند. با این وجود، با قیام کرونشئات، فرآیند انقلابی -- که در آن اکتبر تنها یک ایستگاه بود -- به پایان رسید. کرونشئات برهه‌ای انقلابی بود که چرخش‌های آونگی انقلاب به چپ‌ترین نقطه رسید.

در چهار سال پیشین سرنوشت ساز دودستگی ژرفی آشکار شده بود: از سوئی، حزب بلشویک و حکومت بلشویکی، و از سوی دیگر طبقه کارگر روسی. این دودستگی با آشکارتر شدن تضاد بین این حکومت و دهقانان، هر چه آشکارتر شد. بعلاوه، تضاد بین کارگران و دهقانان وجود داشت که با اصطلاح /سمیتشکا -- یعنی ائتلاف طبقاتی بین این دو -- بر آن سرپوش نهاده شد. از منظر ما، تضاد بین دهقانان و حکومت بلشویک می‌تواند کنار گذاشته شود. فقط بطور گذرا به آن اشاره می‌کنیم چون چندگانگی تضاد بین کارگران، حکومت بلشویک، و دهقانان، ضرورت دیکتاتوری حزبی را توضیح می‌دهد.

## ۷

در محدوده‌ی زمانی بین وقوع انقلاب و رویدادهای سال ۱۹۲۱، طبقه کارگر روسیه درگیر مبارزه‌ای مداوم بود. در طی سال ۱۹۱۷ این مبارزه بسیار فراتر از آنچه که بلشویک‌ها مد نظر داشتند پیش رفت. در سال ۱۹۱۷، بین ماه مارس

و پایان سپتامبر، ۳۶۵ اعتصاب، ۳۸ مورد اشغال کارخانه، و ۱۱۱ مورد اخراج مدیران کارخانه بوقوع پیوست.<sup>۹</sup> شعار بلشویکی "کنترل تولید توسط کارگران" در چنین شرایطی محکوم به شکست بود.

کارگران ابزار تولید را به ابتکار خودشان تصاحب کردند، تا اینکه، یعنی تا هنگام ۱۴ نوامبر سال ۱۹۱۷ که فرمان کنترل کارگری صادر شد و موانعی برای این فعالیت‌ها ایجاد کرد، یعنی فقط یک هفته پس از تصاحب قدرت از سوی بلشویک‌ها! بعد از ماه مه ۱۹۱۸، "ملی کردن‌ها" می‌توانست فقط توسط شورای مرکزی اقتصاد انجام شود. مدت کوتاهی پیش از این تاریخ، در ماه آوریل ۱۹۱۸، مسئولیت فردی مدیران کارخانه مجدداً باب شده بود؛ آنها دیگر نمی‌باید برای تصمیمات‌شان برهان برای کارگران "شان" می‌آوردند.

شوراهای کارخانه در ژانویه ۱۹۱۸ تصفیه و منجمد شده بودند. بزودی پس از آن، به محض غلبه‌ی باصطلاح کمونیسم جنگی، قوانین اقتصادی یک جامعه‌ی تولید کالائی خودشان را ملموس ساختند.

لنین افسوس می‌خورد که: "فرمان هدایتی از دستها در می‌رود . . . واگن بخوبی پیش نمی‌رود، و اغلب اصلاً آنطور که فردی که پشت فرمان نشسته تصور می‌کند، به پیش نمی‌رود". یک روزنامه‌ی اتحادیه کارگری روسی گزارش داد که در سال ۱۹۲۱، ۴۷۷ اعتصاب با ۱۸۴۰۰۰ شرکت کننده بوقوع پیوست. برخی ارقام دیگر چنین هستند: ۵۰۵ اعتصاب با ۱۵۴۰۰۰ شرکت کننده در سال ۱۹۲۲؛ ۲۶۷ اعتصاب در ۱۹۲۴، که ۱۵۱ مورد آن در کارخانه‌های تحت مدیریت دولت انجام شد؛ ۱۹۹ اعتصاب در ۱۹۲۴، که ۹۹ مورد در کارخانه‌های دولتی بود.<sup>۱۰</sup>

ارقام، کاهش آهسته‌ی اعتراضات کارگری را نشان می‌دهند. این جنبش در ۱۹۲۱ با شورش کرونشئات به نقطه اوج خود رسید. در ۲۴ فوریه ۱۹۲۱ کارگران پتروگراد دست به اعتصاب زدند. خواسته‌هاشان اینها بودند: آزادی تمام کارگران؛ لغو فرمان‌های ویژه؛ انتخابات آزاد برای شوراها. اینها همان خواسته‌هایی بودند که چند روز بعد در کرونشئات پیش کشیده شدند. نارضایتی عمومی کشور را در بر گرفت. هنگام تغییر سال ۱۹۲۱-۱۹۲۰، روسیه‌ی بلشویکی صحنه‌ی یک تضاد عمیق بود.

این، بلافاصله "اپوزیسیون" کارگری را برپا ساخت که توسط دوتن از کارگران سابق فولاد رهبری می‌شد. این اپوزیسیون خواستار ممانعت از حزب بلشویک [از حکومت]، لغو دیکتاتوری حزبی، و جایگزینی‌اش توسط خود-حکومتی توده‌های تولیدکننده شد. در یک کلام، اپوزیسیون خواستار دمکراسی شورائی و کمونیسم بود.

<sup>۹</sup> These figures were taken from F. Pollock (*Die planwirtschaftlichen Versuche in der Sowjetunion 1917-1927*, Leipzig, 1929, p. 25) and from the work of Y. G. Kotelnikov and V. L. Melier, *Die Bauernbewegung 1917* (which also contains facts concerning strikes and workers' political actions).

<sup>۱۰</sup> آمار در مورد اعتصابات و اعتصاب کنندگان توسط روزنامه‌ی اتحادیه‌ای روسی *Voprosy Truda*, 1924, no. 7/8 تهیه شده است. تدوین‌گران خاطر نشان می‌سازند که این ارقام کامل نیستند. ما یکبار دیگر از پولاک (نقل قول شده در بالا، یادداشت شماره ۹) نقل قول می‌کنیم. در بخش اول (تاریخی) کتاب *Labour Disputes in Soviet Russia, 1957-1965* (Oxford, 1969, p.15) مری مک اولی Mary McAuley نیز اطلاعاتی در مورد تعداد اعتصابات در روسیه در اولین سال‌های پس از انقلاب بدست می‌دهد. او اطلاعاتش را مبتنی بر Revzin in *Vestnik Truda*, 1924, no 5-6, pp. 154-160 قرار می‌دهد. این ارقام با آمار پولاک همخوانی دارند.



مدت کوتاهی پس از آن، سند فوقاً ذکر شده کرونشئات وضعیت عمومی روسیه را همانقدر کوتاه توضیح داد که دقیق بود: "از طریق تبلیغات فریبده، فرزندان مردم کارکن به حزب کشیده شدند، و تحت دیسیپلین سخت قرار گرفتند. وقتی که کمونیست‌ها احساس کردند که بقدر کافی قوی هستند، سوسیالیست‌های خط‌های دیگر را گام به گام اخراج کردند، و بالاخره خود کارگران و دهقانان را از سکان کشتی دولتی پس راندند، با این وجود به حکومت بر کشور بنام آنها ادامه دادند."<sup>11</sup> در پتروگراد در سال ۱۹۲۱ اعتراضات قوی‌ای بوقوع پیوست. تظاهر کنندگان پرولتری در مناطق دور از مرکز شهر راه پیمائی کردند. ارتش سرخ دستور گرفت تا این تظاهرات را بتاراند. سربازان از شلیک به کارگران سرپیچی نمودند. شعار این بود: اعتصاب عمومی! در ۲۷ فوریه، اعتصاب عمومی یک واقعیت بود. در روز ۲۸ سربازان ویژه‌ی مورد اعتماد و وفادار به حکومت در پتروگراد بسیج شدند.

رهبران اعتصاب دستگیر شدند؛ کارگران به کارخانه‌ها رانده شدند. مقاومت درهم شکست. با این وجود، در همان روز ملوانان کشتی جنگی پتروپاولوفسک (*Petropavlovsk*) که نزدیک کرونشئات لنگر انداخته بود، خواستار انتخابات آزاد شوراهای کارگران و آزادی مطبوعات و اجتماعات برای کارگران شدند. ملوانان کشتی جنگی سباستوپول (*Sebastopol*) به این خواسته‌ها پیوستند. روز بعد ۱۶۰۰۰ تن از مردم در بندر کرونشئات گرد هم آمدند تا همبستگی‌شان را با اعتصابیون پتروگراد اعلام کنند.

## ۸

اهمیت شورش کرونشئات مشکل بتواند بیش از حد ارزیابی شود. مانند چراغ دریائی است. شورشیان در روزنامه هاشان نوشتند: "ما برای چه مبارزه می‌کنیم؟ طبقه کارگر امیدوار بود که در انقلاب اکتبر پیروزی‌اش را بدست آورد. اما نتیجه‌اش سرکوب حتی بیشتر شد. حکومت بلشویکی برای حفاظت از یک زندگی آسوده برای کمیسارها و بوروکرات‌ها، سمبل معروف دولت کارگری -- داس و چکش -- را با سرنیزه و زندان تعویض کرد."

تمام اینها بدین معناست که در کرونشئات لحظه‌ی حقیقت برای حکومت بلشویکی سر رسیده بود، درست همانگونه که در سال ۱۸۴۸، روزهای ژوئن پرولتاریای فرانسوی، هنگامه‌ی حقیقت برای جمهوری رادیکال فرانسه بود. در اینجا، مانند آنجا، میدان ددمنشی سرکوب پرولتاریا زادگاه سرمایه‌داری شد. پرولتاریا در فرانسه جمهوری بورژوائی را مجبور ساخت تا سرشت راستین‌اش را بمثابه دولت، که هدف اذعان شده‌اش ابدی ساختن سلطه‌ی سرمایه بود نشان دهد. به همان ترتیب، در کرونشئات کارگران و ملوانان حزب بلشویک را -- که تنها هدفش برقراری سرمایه داری دولتی بود -- مجبور ساختند تا سرشت راستین‌اش را بعنوان نهادی که آشکارا با کارگران خصومت می‌ورزد نشان دهد.

در خیابانهای پاریس ژنرال کاونیاک (*Cavaignac*) امیدهای کارگران را در خون غرق کرد. شورش کرونشئات توسط لئون تروتسکی سرکوب شد. تروتسکی در ماه مارس ۱۹۲۱ کاونیاک شد، یعنی گوستاو نوسکه<sup>\*</sup> ی انقلاب

<sup>11</sup> 'Die Wahrheit über Kronstadt 1921', *Dokumente der Weltrevolution*, op. cit., vol. 2, p. 288.

\* Gustav Noske سیاستمدار سوسیال دمکرات، نماینده سوسیال دمکرات‌ها در رایشتاک، فرمانده ارتش پس از انقلاب نوامبر ۱۹۱۸ آلمان، وزیر دفاع بین سال‌های ۱۹۲۰ - ۱۹۱۹. او مسئول و فرمانده سرکوب و کشتار وحشیانه قیام در آلمان بود. - م

روسیه. تروتسکی، بعنوان براننده‌ی طعنه‌ی تاریخ، معروفترین و با ارج‌ترین نماینده‌ی تئوری انقلاب مداوم، از جدی‌ترین کوشش جهت تداوم انقلاب از اکتبر ۱۹۱۷ به بعد، ممانعت نمود.

این روند اما اجتناب‌ناپذیر بود. پیش شرط‌های پیروزی پرولتاریا در کرونشئات غایب بودند. تنها چیزی که می‌توانست کمک‌شان کند دقیقاً همان تداوم انقلاب بود که بدان اشاره کردیم. کارگران کرونشئات خودشان اینرا می‌دانستند و می‌فهمیدند. به همین دلیل بطور مداوم به رفقاشان در سرزمین اصلی تلگرام می‌فرستادند و از آنها حمایت فعال می‌خواستند.

کارگران کرونشئات چشم امید به "انقلاب سوم" دوخته بودند، درست همانگونه که هزاران پرولتاریای روسی دیگر به آن انقلاب سوم در کرونشئات امیدوار بودند. اما آنچه در روسیه‌ی روستائی آن زمان با طبقه کارگر نسبتاً کوچک‌اش و اقتصاد نسبتاً بدوی‌اش بعنوان "انقلاب سوم" خوانده شد، چیزی جز توهم نبود. هنگامی که ایجاد اسطوره‌ی کرونشئات تازه شروع شده بود، لنین گفت که "در کرونشئات، آنها نمی‌خواهند که گاردهای سفید قدرت بگیرند، آنها قدرت ما را هم نمی‌خواهند. اما قدرت دیگری وجود ندارد."<sup>۱۲</sup>

لنین تا آنجا که در آن مقطع انتخاب دیگری نبود -- حداقل در روسیه -- حق داشت. اما کارگران کرونشئات مانند کارگران آلمان امکان شکل دیگری از قدرت را نشان داده بودند. کارگران و نه بلشویک‌ها، با کمون‌هاشان و با شوراهای آزادانه انتخاب‌شده‌شان، الگوئی از انقلاب پرولتری و قدرت کارگری بدست دادند.

نباید از شعار "شورها بدون کمونیست‌ها" آشفته شد. "کمونیست‌ها" آن غاصبان هستند، آن بلشویک‌های قهرمان سرمایه‌داری دولتی که اعتصاب کارگران پتروگراد را سرکوب کردند، و خود را چنین می‌خواندند و هنوز -- به نادرستی -- خود را چنین می‌خوانند. نام "کمونیست" برای کارگران کرونشئات در سال ۱۹۲۱، برای کارگران اروپای شرقی در ۱۹۵۳، و کارگران مجارستانی در ۱۹۵۶، منفور بود. کارگران کرونشئات اما، هنوز مثل کارگران دیگر منافع طبقاتی‌شان برایشان مهم بود. به همین ترتیب، روش‌های پرولتری مبارزه‌شان امروزه هنوز از اهمیت والائی برخوردار است -- برای تمام رفقای طبقاتی‌شان که هر کجا باشند مبارزه خودشان را پیش می‌برند، و از تجربیاتشان فراگرفته‌اند که رهائی‌شان باید کار خودشان باشد.

<sup>12</sup> *Dokumente der Weltrevolution*, op. cit., vol. 2, p. 288.